چند شعر تازه از محمد جواد محبت

محبت، محمدجواد

 محمد جواد محبت در سال 1322 در کرمانشاه بدنیا آمد.وی شاعری زبردست و آگاه‏ و توانمند در تمام قوالب شعر فارسی است، ولی قدرت و تسلط اصلی وی را باید در غزل‏ جستجو کرد.غزلیات شورانگیز او در عین‏ سادگی گویای صدق و صفای باطن این شاعر است.محبت در زمینهء شعر آزاد از پیشکسوتان و صاحب‏نامان است که زبانی لطیف و تازه و بدیع‏ و مخصوص به سرزمین خودش را داراست.

محبت تا کنون دو کتاب به نامهای«خورشید و آسمان بهاری»و«قلب را فرصت حضور دهید» به چاپ سپرده است.

زبان شوق

با یاد امام خمینی که در تصویری دست کودکی را می‏بوسد

گل با تو از جوانه سخن گفت‏ آزادی از ترانه سخن گفت

آن دست کوچک از دو لب تو با کودکان خانه سخن گفت

روز و شبی که بر تو گذر داشت‏ با مردم زمانه سخن گفت

آتش گرفت سینه‏ات از شوق‏ شعر تو از زبانه سخن گفت

از جنس نور بودی و چشمت‏ با ما از آن نشانه سخن گفت

پیکی رسیده بود،ز محبوب‏ با تو در آستانه سخن گفت

از او تو،عاشقانه سرودی‏ او با تو عاشقانه،سخن گفت

اشراق

با نسیم‏ می‏وزم به پرده‏های دود شعله گرم پاگرفتن است‏ بوی شب،نشسته در گیاه میلکان(\*)

بوی روز جاری از گل خروسخوان

(\*)-میلکان به کردی جایی‏ست که چادرنشینان برای‏ اقامت برمی‏گزینند.

نسیم و شبنم

تازه شد در نگاه مبهم تو شور و حالی که شد مجسم تو

با تو گفتم بجز دل من نیست‏ هیچکس در زمانه محرم تو

سرفرازست،شام روشن تو دلپذیرست،صبح خرم تو

این سخنها،حقیقت است،ای کاش‏ این حقیقت،شود،مسلم تو

حاصل لحظه‏های عمر من است‏ برگ و باری که شد فراهم تو

ای خیالی که باز می‏بارد روی گلبرگ باد،شبنم تو

با همین شاخه،امشب آمده است‏ باغ در باغ،عطر مریم تو

ای دل خوب،ای رفیق قدیم‏ جز غم من نبود،همدم تو

مثل آب از نسیم می‏رنجی‏ آخر این است عهد محکم تو؟!

تعبیر خواب سبز

حس می‏کنید،نبض نسیم است می‏زند حس می‏کنید قلب زمین است‏ می‏تپد تعبیر خواب سبز درختان،چیست؟ چشم انتظار مقدم مهمانید آغوش واکنید بهار آمد با رنگ و بوی پونه و شادی‏ با مژدهء صمیمی آزادی‏ با سبزه و نسیم و تبسم

\*\*\*

چیزی در آن هواست،که انسان را با لحظه لحظه‏های طراوت‏ پیوند می‏دهد. چیزی در این هواست‏ که جان را چون ساقه‏های ترد و جوان‏ تازه می‏کند. در قلب خاک‏ سینهء دانه‏ بر شاخسار جوانه‏ آرام چون عبور نفس‏ باز می‏شود آنگاه زندگانی‏ آغاز می‏شود. می‏آیی از ترنم باران‏ سر تا به پای‏ آبچکان، خیس‏ اما شکفته‏ مثل گل صبح... چون کودکی‏ که هدیهء خود را بر سینه می‏فشارد و می‏آید. احساس دلپذیر رضایت‏ در ذهن و جان و روح و دلت‏ موج می‏زند. در ما پرنده‏ای است،که پروازش‏ از خانه،تا کرانهء آن دور دستهاست‏ بر کوه و دره‏ جنگل و دریا سیر نگاه‏ زیر پر اوست‏ با بال این پرنده‏ سفر کن.